

تماشا حک



وباو میگفت که اشتباه میکند ، خانم معلمش خو بست وحتما رفتار نسنجیده‌ای از اوسرزده است که مورد بی‌مهری قرار گرفته ، وقتی شکایت فرهاد را بطور مکرر شنید، تصمیم گرفت به مدرسه برود ویاخانم معلم اوصحبت کند ووقتی آنجا ، رفت مشاهده کرد که حقیقت آنطوری که فرهاد میگوید نیست. خانم معلم میگفت :

- پسر شما کند است ، به درس اصلا گوش نمیدهد ، از همه بدتر خط اوست که مثل آنست مورچه را روی کاغذ راه انداخته باشند .

مادرنازاحت شده وقتی پخانه برگشت تصمیم گرفت که با فرهاد کار کند و سعی کند که با کمک به درس و مشق عقب افتادگی او را جبران نماید . ولی اینکار بیهوده بود و نتیجه‌ای نبخشید . تا آنکه یکروز مادرشاهده کرد که فرهاد گریه کنان پخانه آمد وگفت .

- خانم معلم امروز سر کلاس در حضور همه شاگردان گفت: فرهاد مشق و تکلیف تو خیلی خیلی بد است او بعد دفترچه را بلند کرده و آنرا نشان بچه‌های دیگر داد که همه به بیئند من چقدر مشق خود را بد نوشته‌ام و همه را دعوت کرد که باین خط

مدتی بود که هر وقت فرهاد از مدرسه به خانه می‌آمد ، ناراحت بود ، مادرش حس میکرد که اونشاط سابق را ندارد ، متفکر و غمگین است و خیلی خشمگین و فرسوده بنظر میرسد ، موقعی که میپرسید چه شده است و چرا چند وقت است اینطور ناراحت است ، فرهاد جواب صحیحی نمیداد ولی مادرش از حرف‌های او چیزهایی دستگیرش شد و حس کرد که روابط فرهاد باخانم معلمش نباید خوب باشد و فرهاد ناراحتی و نگرانی از خانم معلم است ، او میگفت :

- من درس خود را خیلی خوب حاضر میکنم ولی وقتی داوطلب می‌شوم که پای تخته بروم و درس خود را پس بدهم خانم معلم مرا صدا نمیکند ، بلکه از دیگران درس میپرسد .

یکبار دیگر فرهاد نزد مادرش شکایت کرده وگفت : نمیدانم خانم معلم چرا با من بد شده است مرتب از من ایراد میگیرد و میگوید من احمق و تنبل هستم .

یک روز دیگر هم او ب مادرش میگفت خانم معلم با بچه‌های دیگر با لحن مهربانی و صمیمی صحبت می‌کند ولی با من طوری که رفتاری کند و خیلی خشن است .
مادر که هربار فرهاد را نصیحت میکرد

بایان شاگرد و معلم از میان می‌رود



و مشق من بخندند .

مادر ، به خودش گفت : بیچاره پسر من
دیگر او خبر نداشت که فرهاد فقط یک قسمت از ا
ماجرای او را برای او گفته است و این موضوع دنباله
هم پیدا کرده است فرهاد پس از کمی که
گریه کرد گفت :

- آنوقت زنک تفریح را که زدن خانم
معلم شروع بداد و فریاد سر من کرد که چرا
حرف بدی زده ام .

مگر چه گفته بودی ؟

فرهاد در حالیکه درست نمی‌توانست
حرف بزند جواب داد : بخدا من چیزی نگفتم
ولی خانم معلم تصور کرده اند که من با ایشان
حرف زشتی زده ام و حال آنکه کاملاً اشتباه
میکنند !

ما در فکر فرورفت و پس از سئوالات دیگری
که از فرهاد کرد متوجه شد که او بهر حال حرف
ناشایستی زده است و آنوقت خانم معلم هم او را
تنبیه کرده و دستور داده است که روی نیمکتی
بتنهایی بنشیند زیرا اگر بچه‌های دیگر نزد او
بنشینند اخلاقتان را فاسد میکند .

روز بعد مادر فرهاد ، بار دیگر بمدرسه
اورفت و خانم معلم او خیلی ناراحت و عصبانی
بود و از او میخواست که در منزل خیلی مراقب
فرهاد باشند و او را وادار کنند که تمام وقت

درسی بخواند و مشق بنویسد ولی در آخر کار
سر خود را تکان داده و گفت :

- با همه این احوال من تردید دارم که
او اسباب بتواند قبول شود و حتماً در این کلاس
میاندا مادر ، وقتی از مدرسه برگشت ،
نمیدانست چه باید بکند ، و حیران مانده بود
که چرا فرهاد اینطور شده است و حال با او چه
باید بکند ، یکی از دوستان و آشنا پانش با او
توصیه کرد که خوبست در این مورد به یک
روان شناس کودکان مراجعه نمایند و ما برای
بی‌استعدادی پسرش را بگویند شاید راه حلی
وجود داشته باشد ، مادر فرهاد نزد یک
روانشناس کودک رفت و با او گفت :

- قبل از همه چیز می‌خواهم پسر مرا با تست
مورد آزمایش هوش قرار دهید ، من گمان
نمیکتم او آنطوریکه خانم معلمش میگوید

تفاهم میان شاگرد و معلم چگونه از بین میرود ؟

احمق ویی استعداد باشد !

روانشناسی یک تست و آزمایش هوش روی فرهاد کرد و نتیجه این آزمایش برخلاف انتظار بود زیرا نشان میداد که فرهاد دارای یک هوش و استعداد خوب و بالای حد متوسط است ، پس بنابراین اشکالی که فرهاد با آن در مدرسه مواجه شده است ارتباط با کم هوشی ویی استعدادی او نمی توانست داشته باشد ، مادر ساجرائی را که پیش آمده بود برای روان شناس توضیح داد و پرسید :

- باین ترتیب فکر میکنید در این ماجرا گناه از خانم معلم باشد ؟
ولی دکتر روان شناس شانه های خود را تکان داده و جواب داد :

- نه ! خانم معلم اوصلا گناهی ندارد او در کلاس خود ، ۳۳ شاگرد دارد و مستهای سعی خود را هم کرده است که همه شاگردان در درس خود پیشی برونند ولی فرهاد نتوانسته است و مخصوصاً مشق او که شما با خود آورده اید نشان میدهد که حق با خانم معلم است...

مادر فرهاد با نا اراحتی پرسید پس گناه از کیست ؟ و حالا باید چه بکنیم ؟ دکتر روان شناس با آرامی جواب داد :

- گناه از هیچکس نیست خانم ، شما باید خیلی خوشحال باشید که در این مورد کاری را که بیشتر پدر و مادرها میکنند نکرده اید و آن فشار بی مورد به بچه است . میدانید خانم ، گاهی اتفاق می افتد که یک معلم و شاگرد با یکدیگر توافق پیدانمی کنند و با اصطلاح نمی توانند با هم کنار بیایند و یک سلسله نا راحتی و اشکال از همین عدم توافق شروع می شود . در مرحله اول معلم از دست آن بچه ناراحت می شود و او را تنبیه میکنند و این تنبیه روابط آنها

را بدتر میکند . شاگرد مقاومت بیشتری پیدانمی کند و تمرکز هوش و حواس او سر کلاس کمتر می شود و در نتیجه در مشق و درس خود دچار اشتباه زیادتری از سابق میگردد ، معلم که مشاهده میکند ، این شاگرد بدتر شده است ناراحت ترمی شود و کودک را تنبیه شدیدتری میکند و علاوه بر دادن نمره بد ، آبروی او را نزد بچه های دیگر هم میبرد و کار بهمین جایی که میکشد که شما گرفتار آن شده اید : در این موارد معمولاً پدر و مادرها هم را محل صحیحی را انتخاب نمی کنند ، عده ای وقتی نزد معلم رفتند حق را صد درصد بی گناه او میدهند و به توصیه ای که گفته است بیشتر مراقب درس و مشق فرزند خود باشند ، وقتی منزل می آیند کودک خود را فحش و ناسزا میدهند و او را در اطاق زندانی میکنند تا درس بخواند ولی از اینکار هیچ نتیجه ای نمیگیرند و برعکس کودک آنها کودک تر میشود ، عده ای دیگر از پدر و مادرها هم ، معلم را متهم به اعمال غرض میکنند و وقتی به مدرسه رفتند با او مشاجره و یکی بدو میکنند که فرزندشان با هوش است و تقصیر از او نیست . آنها هم از کار خود نتیجه ای نمیگیرند زیرا در این صورت معلم به آن کودک بدبین تر می شود و روابط آنها بیش از پیش وخیم میگردد و در نتیجه کلاس برای کودک بکلی غیر قابل تحمل می شود .

مادر فرهاد که از توضیحات دکتر روان شناس نگران شده بود گفت :

- پس آقای دکتر راه حل چیست و در این موارد چه باید کرد ؟

دکتر روان شناس با آرامی جواب داد :
- راه حل همان کاریست که شما کرده اید ، شما وقتی با این مشکل روبرو شدید

صد درصد حق را به خانم معلم فرهاد ندادید ولی ضمناً سعی کردید که حرف‌های او را خوب گوش کنید و اشکالاتی را که پیش آمده است از زبان او بشنوید ، و در عین حال شما حق را صد درصد به فرهاد هم ندادید اما با وجود این، در صد بر آمدید که با او کمک کنید و این درست همان کاریست که در این موارد همه پدر و مادرها باید بکنند ، زیرا این کمکی نمی‌کند که در این اوضاع و احوال انسان بفهمد تقصیر با معلم است یا با کودک ، بلکه مهم این است که اقدامی شود که روابط کودک و معلم از نوبه‌بود باید و آنها با یکدیگر تفاهم پیدا کنند . چون بالاخره کودک شما باید بمدرسه برود و معلم هم باید از نو به بچه درس یاد بدهد .

و حالا کاری که شما باید بکنید این است که از هر موقعیتی استفاده نمائید و سعی کنید که محاسن و نکات مثبت خانم معلم را در نزد پسران بزرگ کنید و نقاط ضعف او را کوچک و کم اهمیت جلوه دهید ، بهمین ترتیب نیز باید با خانم معلم فرهاد صحبت کنید و او را متوجه نکات مثبت پسر خود بنمائید . باید کاری کنید که خانم معلم به یک نحوی فرهاد را از جهت یک کاری مورد تحسین و تمجید قرار دهد . با این ترتیب جرعه‌ای از اعتماد بنفس در درون فرهاد پیدا خواهد شد و او کم کم به خانم معلم خوش بین می‌شود و حواس او برای درک درسهای خانم معلم منمرکز میگردد .

مادر فرهاد با این توصیه‌ها از نزد دکتر روان‌شناس خارج شد ، دو هفته بعد دوباره به دکتر روان‌شناس مراجعه کرد و گزارش داد که کارها بروفق سراد پیش می‌رود و کم کم

بین فرهاد و خانم معلمش دارد حسن تفاهمی بوجود می‌آید .

با توضیحاتی که مادر فرهاد داد ، معلوم شد که در آغاز کار، تکالیف و مشق و حساب فرهاد آنقدر بدیده است که او اصلاً نمی‌توانسته و بخود اجازه نمی‌داده است که فرهاد را تشویق کند تا آنکه بالاخره یکروز مادر فرهاد کاری را کرد که هیچ مادری نباید بکند ولی در این موقعیت چاره‌ای جز اینکار وجود نداشت و او به پسر خود گفت : فرهاد جان تو امروز خیلی خسته شده‌ای بنابراین لازم نیست که تکلیف شب را انجام داده و مسائل حساب خودت را حل کنی . من بجای تو سوختن اینکار را می‌کنم ، مادر فرهاد مسائل حساب او را حل کرد و فرهاد این مسائل را پاک نویس کرد و با خود برد . ضمناً مادر فرهاد با تلفن مراتب را بخانم معلم اطلاع داد و با او گفت که او بناچار و استثنائاً چنین کاری را کرده است تا خانم معلم بتواند برای یک بار هم که شده است فرهاد را تشویق نماید . آنروز عصر سه فرهاد از مدرسه بازگشت خیلی خوشحال بود و در حالیکه می‌خندید گفت :

- خانم معلم امروز مرا تشویق کرد و گفت که مسائل حساب را خوب حل کرده‌ام و مشق را بهتر نوشته‌ام ! مادر او خندید و گفت خوب پسرجان اگر تو بدرسهات گوش بدهی و تکالیف خودت را خوب انجام بدهی خانم معلم بتوجایزه می‌دهد .

بدین ترتیب یخ موجود در روابط معلم و شاگرد شکست و همین تشویق کوچک موجب شد که فکر و هوش فرهاد براه افتاد و یکماه بعد مادر فرهاد، به‌دکتر تلفن کرده و گفت حالا پسر او یک شاگرد زرنگ و ممتازی شده است.